

الله الرحمن الرحيم

• درس نهم : کودک شجاع



سلام دخترای عزیزم!

امیدوارم که همیشه حالتون خوب باشه.

اول از همه به صلوات محمدی برای سلامتی

امام زمان (عج) و سلامتی خودتون بفرستید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



کودک شجاع

«حاکم! حاکم در راه است! فرار کنید!»

فریادی از دور، توجه همه را به خود جلب کرد ...

مردم ترسیدند و همه ای در میان آنها به پا شد.

هر کس خود را در جایی پنهان می کرد تا مبادا مورد خشم و مجازات حاکم قرار گیرد.

بچه ها کنار هم جمع شدند و به جایی که گرد و خاک بلند شده بود، چشم دوختند.

مأمون به همراه گروهی از بزرگان حکومت، سوار بر اسب به آنها نزدیک می شد.



یک پرنده ی شکاری روی شانه ی مأمون بود.

بچه ها با دیدن آنها فهمیدند که مأمون به شکار گاهش در بیرون شهر می رود.

آنها با عجله عقب عقب رفتند و در گوشه و کنار دیوارها پناه گرفتند.

یکی از بچه ها فقط به اندازه ای عقب رفت که راه برای عبور مأمون

و همراهانش باز باشد.

مأمون از دیدن این منظره

تعجب کرد و افسار اسبش را کشید.

همراهان او هم پشت سر

مأمون ایستادند.



ابروهای مأمون درهم رفت؛ کمی روی زین اسب خم شد و رو به پسر گفت: «چرا تو

مانند دیگران فرار نکردی و از سر راه من دور نشدی؟»

پسر شمرده شمرده گفت: «راه آن قدر باریک نیست که من مجبور باشم بیشتر از این

کنار بروم؛ فرار هم نکردم؛ چون خطایی نکرده ام!»

پسر کمی مکث کرد و ادامه داد: «من فکر نمی‌کنم شما

بتوانید کسی را بدون اینکه خطایی از او سر زده باشد،

مجازات کنید.»

مأمون که از پاسخ‌های او شگفت زده شده بود، پرسید: «نام

تو چیست؟»



پاسخ داد: «محمد».

مأمون پرسید: «فرزند چه کسی هستی؟»

پاسخ داد: «علی بن موسی الرضا».

مأمون نفس عمیقی کشید و گفت: «درست است؛ تنها او می تواند چنین

فرزندی تربیت کند!»

مأمون افسار اسبش را تکان داد و اسب به گندی به راه افتاد. گروه

بزرگان هم آرام و بی صدا به دنبال او حرکت کردند.

کم کم بچه ها از گوشه و کنار پیدا شدند و به دور محمد حلقه زدند.

آنها دوست داشتند



به کمک دوستان خود، ادامه ی داستان «کودک شجاع» را در چند جمله بنویسید.

آن ها دوست داشتند تا همانند محمد شجاع بودند و از مأمون و سربازانش نمی ترسیدند. بچه ها دور محمد جمع شدند و به او آفرین گفتند و از کاری که کرده بود شگفت زده بودند. محمد به بچه ها گفت: جز از خداوند بزرگ از هیچ کسی نترسید.



ایستگاه فکر

از رفتار امام جواد علیه السلام در این داستان می آموزم که ...

به غیر خدا از هیچ کس نترسیم

شجاع باشیم و حرف خود را بیان کنیم

امام محمد تقی (ع)



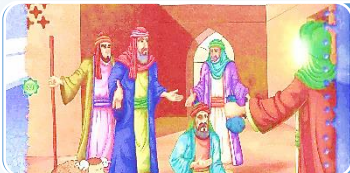
امام محمد تقی (ع)، فرزند امام رضا (ع) و امام نهم ما شیعیان است.



بعد از شهادت امام رضا (ع)، در سن ۸ سالگی به امامت رسید.



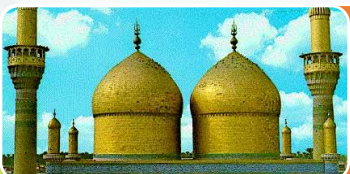
در همان زمان، دانشمندان بزرگ نزد آن حضرت می آمدند و سوال های دینی و علمی خود را می پرسیدند.



مردم به آن حضرت، امام جواد می گفتند؛ زیرا بسیار بخشنده و سخاوتمند بود.



حاکم ستمگر عباسی، ایشان را به اجبار از مدینه به بغداد آورد.



ایشان در سن ۲۵ سالگی به شهادت رسید و آرامگاهش در کاظمین، کنار آرامگاه پدر بزرگش امام موسی کاظم (ع) قرار دارد.



محل تولد:
مدینه

نام پدر:
امام رضا (ع)

امام نهم

از ۸ سالگی به امامت
رسید و از کودکی
دانش فراوان داشت.

امام محمد تقی (ع)

محل شهادت و آرامگاه:
کاظمین (نزدیک بغداد)

لقب:
جواد (بسیاربخشنده
و سخاوتمند)

در دوره حکومت:
حاکمان عباسی

نام مادر:
سبیکه

بگرد و پیدا کن

متن زیر را بخوانید.

نامش محمد است و نهمین امام ماست. یکی از لقب های او «جواد» به معنای، سخاوتمند و بخشنده است و لقب دیگرش «تقی» به معنای پرهیزکار. در مدینه به دنیا آمد. در هشت سالگی به امامت مسلمانان رسید. با آنکه کودک بود، اما دانش فراوانی داشت و پاسخ هر سؤالی را می دانست. بزرگ ترین دانشمندان از آن همه علم و دانش امام شگفت زده شده بودند. حاکم ستمگر عباسی، که از رابطه ی مردم با امام بیم داشت، امام جواد -علیه السلام- را به اجبار از مدینه به بغداد آورد اما امام از راهنمایی مردم و مبارزه با ظلم دست برنداشت. ایشان در ۲۵ سالگی به شهادت رسید و در شهر کاظمین، کنار پدر بزرگش امام موسی کاظم علیه السلام به خاک سپرده شد.

کلمه هایی را که در متن قرمز شده اند، در جدول پیدا کنید و دور آنها خط بکشید.
سپس حروف باقی مانده را به ترتیب کنار هم قرار دهید و سخن امام را کامل کنید.

خوش اخلاقی می شود

ش	و	خ	د	ا	و	ج
خ	د	ا	د	غ	ب	ا
ا	ه	ن	ی	د	م	ل
ت	ش	ه	ی	م	ی	ق
د	و	م	ظ	ا	ک	ش
۲۵	ه	ز	ر	ا	ب	م



امام محمدتقی علیه السلام فرمود:

«هم نشینی با خوبان موجب خوش اخلاقی می شود...»

تدبر کنیم



لَنْ تَأْكُلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُتْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ

نیکوکار کسی است که از آنچه دوست دارد به نیازمندان می بخشد.

سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲



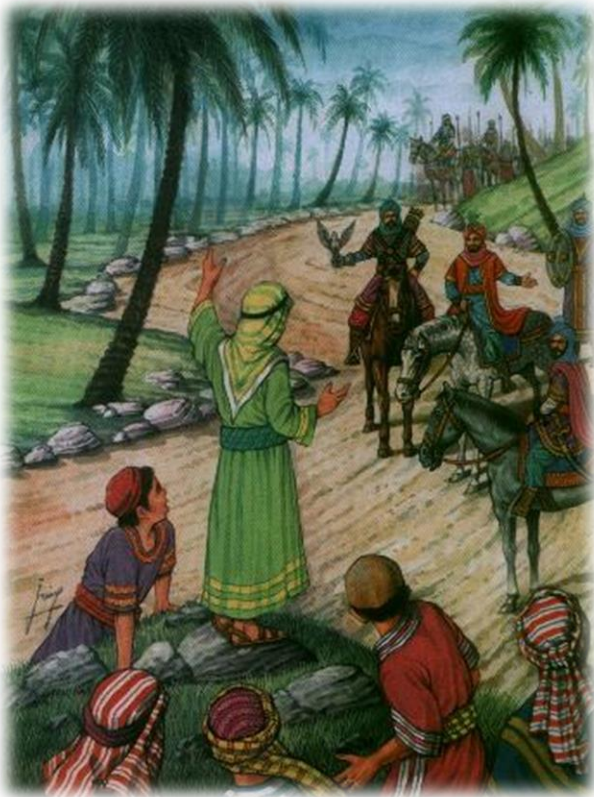
آیه ای که خواندید با کدام یک از لقب های امام نهم ارتباط دارد؟ «جواد» به معنای بخشنده و سخاوتمند

دوست دارم مانند امام جواد - علیه السلام - بخشنده باشم، برای همین ...

- نسبت به اعضای خانواده به مادر و پدرم در کارهای منزل کمک می کنم
- در برخورد با همسایگان ملایم و خوش اخلاق رفتار می کنم و به آنها کمک می کنم
- با دوستان در درس هایشان کمک می کنم و اگر از من چیزی بخواهند به آنها امانت می دهم
- نسبت به خویشاوندان با ملایمت رفتار کرده و اگر نیاز داشته باشند، به آنها کمک می کنم

ایستگاه خلاقیت

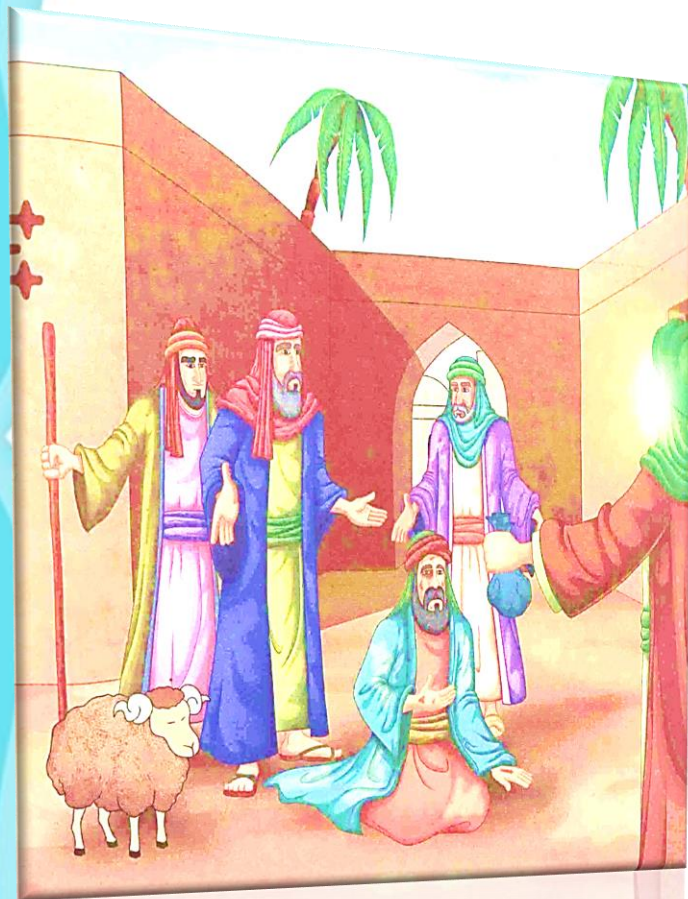
قصه ی درس را با گروه خود در کلاس به صورت نمایش اجرا کنید.



با خانواده

آیا داستان دیگری از زندگی امام جواد - علیه السلام - می دانید؟





روزی یکی از گوسفند یکی از یاران امام گم شد. بستگان او به چند نفر از همسایگان بدگمان شدند و آنها را کشان کشان به محضر امام آوردند و گفتند: «اینها گوسفند را دزدیده اند.» امام فرمودند: «همسایه را رها کنید، اینها دزدی نکرده اند گوسفند در خانه فلانی است.» آنها همسایگان را رها کردند و به خانه ای که امام فرموده بود، رفتند و گوسفند را آنجا یافتند. صاحب آن خانه تا آمد حرفی بزند محکوم شد و کتک مفصلی خورد و لباسش پاره شد. امام وقتی این خبر را شنیدند آنها را خواستند و سرزنش کرده و فرمودند: ((وای بر شما! گوسفند شما خودش به خانه این آقا رفته بود و او خبر نداشت.)) پس امام از آن مرد بینوا دلجویی فرمودند و مبلغی پول به او دادند تا لباس نو بخرد و غذا تهیه کند و او را راضی و خوشنود نمودند.

كاظمين

مهرالهي





التماس دعا

